

به سوي کدام آینده؟! نادره افشاري

همین چندی پیش بود که سید محمد خاتمی، نمی‌دانم در کدام يك از سخنرانی‌هایش گفته بود که استبداد [دینی] داخلی، بهتر است از استعمار خارجی. پیام این پیام ویژه برای دست اندرکاران تمام کردن کار ملت ایران و تکمیل کنندگان روند به اضمحلال کشاندن این کشور ویران [دوم خردادی‌ها و حامیانشان] تئوریزه کردن این شعار ویژه آقای خاتمی است، آن هم درست در این سرفصل ویژه‌ی تاریخ معاصر ملت ایران!

در این رابطه در تاریخ بیست و پنج سپتامبر امسال نوشته‌ای روی نت سایت گویا نیوز رفت با عنوان به سوي آینده، که خط مشی آینده‌ی جریان دوم خردادی را مشخص کرده بود.

علیرضا علوی تبار که در آبان‌ماه سال گذشته، با دریافتی دیگر از فرایند اصلاح طلبی در ایران، مبتکر تزی ائتلافی وسیع و قدرتمند و تازه همراه با دو جریان دیگر - جمهوریخواهان برونمرزی و ملی/مذهبی‌های درونمرزی - برای در دست گرفتن قدرت شده بود، در مهر ماه امسال با توجه به پارامترهای تازه‌ای که در منطقه و سرنوشت تاریخی این جریان رخ نموده است، اساساً از طرح پروژه‌ی ائتلاف بزرگ دست برداشته و جریان اصلاح طلبی را در حوضیض بدنامی و ناتوانی و بی‌اعتمادی ملت ایران معرفی کرده است.

علوی تبار در بخش نخستین این پیام ویژه، به بررسی چهار مشخصه‌ی اصلی این هفت ساله‌ی پس از دوم خرداد پرداخته و نتیجه‌گیری جالبی از این دوران ارائه داده است.

ایشان با این که در این نوشته مدعی است که پروژه‌ی اصلاحات دچار بحران شده است، با این همه نماد این هفت سال اصلاح طلبی را همچنان آقای خاتمی معرفی می‌کند که به تعبیر ایشان هیچگاه نخو است و یا نتوانست رهبری طرح اصلاحات را در دست داشته باشد.

ایشان صریح و روشن نوشته است که در این چند سال، اصلاح طلبان پذیرفته بودند که در چارچوب جمهوری ولایی یا به گفته‌ی خود ایشان جمهوری اسلامی مبتنی بر ولایت انتصابی مطلقه‌ی فقیه، می‌توان حکومت را از درون متحول کرد و به شاهراه اصلاحات و مشروعیت کشاند.

با این همه ایشان با تاسف ارزیابی می‌کند که با تمام این ترفندها نه تنها اصلاحات نتوانست کاری از پیش ببرد، بلکه در همان گام نخست نیز از حرکت باز ماند. حتا به نوشته‌ی ایشان، خاتمی نماد این جناح، نه تنها دیگر نماینده و سخنگوی این جریان نیست، بلکه خود خواسته به گونه‌ای نماینده‌ی سیاسی تمامیت و کلیت حکومت اسلامی ارزیابی می‌شود.

آنچه در این نوشته از سوي آقای علوی تبار تاسف انگیز ارزیابی می‌شود، این است که مردم البته زودتر از فعالان اصلاح طلب، این واقعیت [واقعیت به بن بست رسیدن پروژه‌ی دوم خرداد] را درک کرده‌اند و با شرکت نکردن در انتخابات شوراهای درک خویش را از ناتوانی نهادهای منتخب به نمایش گذارده‌اند.

با این که علوی تبار خود نشان داده است که در چارچوب این جمهوری ولایی، اساساً اصلاح طلبی امکان تحقق ندارد، با این همه برای راهی به سوي آینده راهکارهایی را پیشنهاد می‌کند که بررسی آن می‌تواند نقش ویژه‌ی این جریان را در سد کردن مبارزات ملت ایران به روشنی نشان بدهد.

ایشان در ادامه‌ی همین نوشته چهار طیف را در میان اصلاح طلبان طبقه بندی می‌کند که هر يك راه و روش ویژه‌ی را برای تداوم به بن بست کشاندن مبارزات ملت ایران در نظر دارند. طرفداران نخستین راهکار به همراهی و امید به آینده معتقدند. به باور ایشان، تهدید قدرت سلطه‌گر خارجی (امریکا و متحدانش) جدی است و این قدرت سلطه‌گر خواهان سرنگون سازی نظام جمهوری اسلامی و جایگزین کردن گزینه‌ی وابسته و غیرمردمسالار به جای آن است!

البته پوشیده نیست که منظور ایشان از تهدید قدرت سلطه‌گر خواهان سرنگونی حکومت اسلامی، نه به دلیل مانع تراشی حکومت اسلامی در روند صلح خاورمیانه و حمایت فعال لجستیکی و پشتیبانی این حکومت از جریان‌های خشونت طلب و تروریست‌های خاورمیانه‌ای است، و نه به دلیل خفقان وحشتناک موجود در متن جامعه‌ی ایران و تضییق هر روزه‌ی حقوق شهروندی ایرانیان - فارغ از باور و جنسیت و قومیت - است. و نه حتا وضع اسفبار اقتصادی و به ویژه تدارک جانانه‌ای برای دست یافتن به سلاح‌های کشتار همگانی، یا حتا همیاری با رادیکال‌ترین و تروریست‌ترین حکومت‌های سرنگون شده و سرنگون نشده‌ی منطقه است. حتا نارضایتی بیش از نود در صد ملت ایران از کارکردهای حکومت اسلامی در هر دو شق آن، در این ربع قرن نیز دلیل سرنگونی این حکومت اسلامی نیست، بلکه يك جریان سلطه‌گر خارجی قرار است به اینان که خود را در موضع ملت ایران، ایرانی هم می‌انگارند، حمله کرده، حکومتی وابسته و غیرمردمسالار را [!] به اینان تحمیل کند! جالب این که

همین اینان در تمام این سال‌ها همیشه و همیشه بر علیه منافع عالی‌ه‌ی ملت ایران، به تحقیر تاریخی این ملت و ضدیت با هر آنچه که نماد ایران‌گرایی است، پرداخته‌اند. از سوی دیگر هم همین اینان نبوده‌اند که با بستن راه ملت ایران برای راه یافتن به روند جهانی شدن و ترقی و پیشرفت، این کشور را در این ربع قرن در قرون وسطای انکیزیسیون‌شان قفل کرده، مبارزات ملت ایران را برای دست یافتن به تمدن و تجدد و مدنیت، فلج کرده‌اند!! در واقع علوی تبار با این که خود در آغاز نوشته‌اش پروژه‌ی دوم خرداد را ناکارآمد و متوقف شده ارزیابی می‌کند، اما به دلیل نگرانی از تهدید سرنگونی کلیت حکومت اسلامی، وظیفه‌ی جناح اصلاح طلب حکومتی را این ارزیابی کرده است که با نزدیک شدن به اقتدارگرایی، امکان سرنگونی را از بین ببرند و به صفر نزدیک سازند. گویا ایشان معتقد است که همین حکومت اسلامی، حکومتی مردمسالار است که قرار شده است غرب، نخست این حکومت مردمسالار [!] و غیر وابسته [!] را سرنگون کند و بعد هم پس از تسخیر ایران، حکومتی وابسته و غیر مردمسالار را بر سر کار آورد!

البته دلیل نگرانی ایشان روشن است، هر چند که ایشان می‌کوشد، این نگرانی را در بسته‌بندی‌های ملی‌گرایانه‌ی اسلامی به هم‌گامانش معرفی کند، چرا که خوب می‌داند طشت ایران دوستی و حاکمیت ملی این حکومت کم‌دی - با این همه سابقه‌ی درخشان در ایرانی‌سنیزی - سال‌هاست از بام افتاده است و تلاش‌های همپالگی‌های ایشان نیز، دیگر نمی‌تواند بهانه‌ای برای فریفتن ملتی باشد که هفت سال است زندانی شعارها و نمادها و راهکارهای این اصلاح طلبان در چارچوب جمهوری ولایی اسلامی است. جالب این که ایشان با این که طرح ائتلاف بزرگ و قدرتمندش، هنوز به صحنه نیامده، از کارکرد افتاده است، همچنان از جمهوری خواهان خارج از کشوری حامی پروژه‌ی اصلاحات می‌خواهد در چنین جبهه‌ای جایگاه والای خویش را حفظ کنند!

و البته مهمترین فراز نوشته‌ی ایشان این است که: اصلاح طلبان حکومتی در چالش میان آنانی که خواهان سرنگونی تمامیت حکومت اسلامی هستند [مردم ایران] خود را به اقتدارگرایی نزدیک‌تر می‌یابند! راستی را که بهتر از این نمی‌توان چهره‌ی بزرگ کرده‌ی این همه شعارها و نمادها و راهکارهای اصلاح طلبی را در صبح صادق آگاهی ایرانیان، دست و رو نشسته و چرک و پف آلود، نشان داد و از آن به وحشت نیفتاد.